



*Ceci n'est pas une pipe.*

## پست مدرنیسم و مطالعات پسااستعماری

آنیا لومبا

ترجمه: سیاوش قلی پور\*

در جاهای بسیاری از این کتاب به این دیدگاه می‌رسیم که **نظریه و نقد** پسااستعماری برای درک و تغییر جهان ما ناکافی می‌باشند. زیرا آنها محصول پست مدرنیسم هستند. در این بخش، مسئله مذکور را از نقطه نظر مباحث اخیر درباره‌ی خط مشی مطالعات پسااستعماری بررسی خواهیم کرد. کوام آنتونی آپیا، در مقاله‌ای که به کرات از آن استفاده شده است اظهار داشت که:

پسااستعماریت وضعیتی است که ممکن است آنرا به طور غیرمنصفانه‌ای روشنفکری کمپرادور<sup>۱</sup> بنامیم: گروه نسبتاً کوچکی از نویسندگان و متفکران با سبک غربی و آموزش دیده‌ی غرب که در بازار کالاهای فرهنگی سرمایه‌داری جهانی در کشورهای پیرامونی واسطه‌گری می‌کنند. آنها در غرب از طریق آفریقایی که بازنمایی می‌کنند شناخته می‌شوند، هم‌وطن‌انشان هم از طریق غربی که برای آفریقا بازنمایی می‌کنند و هم از طریق آفریقایی که برای جهان، برای همدیگر و برای آفریقا اختراع کردند آنها را می‌شناسند (۱۹۹۶: ۶۳-۶۲).

"آپیا" نقطه نظرش را از طریق مقایسه روشنفکران غربزده‌ی مذکور با دیگرانی که در آفریقا زندگی می‌کنند بیان می‌دارد: از آنجا که دسته اول همیشه در معرض خطر تبدیل شدن به «ماشین‌های دیگری بودن، با تولید دگربودگی به عنوان نقش اصلی هستند» در خود آفریقا «کسانی وجود دارند که خودشان را به عنوان دیگری نمی‌بینند. نظر به اینکه «پسااستعماریت» به روشنفکران «سبک غربی» وابسته است به یک «حالت بدینی... مبدل گشته است»، در آفریقا، علیرغم واقعیت طاقت فرسای رکود اقتصادی؛ علیرغم فقر غیر قابل

\* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

1. Kwam Antony Appiah  
2. comprador

تصور؛ علیرغم جنگ، سوء تغذیه بیماری و عدم ثبات سیاسی... ادبیات عامیانه، داستان شفاهی و شعر، رقص، نمایش نامه، موسیقی و هنر دیداری جملگی شکوفا هستند. تولید فرهنگی معاصر بسیاری از جوامع آفریقایی و سنت‌های زیادی که آثارشان شدیداً باقی مانده است پادزهری برای دید تاریک رمان‌نویسان پسااستعماری است (۱۹۹۶: ۶۹).

بی‌شک، هنر و فرهنگ ممکن است در میان فقر و بیماری «شکوفا» شوند، اما آیا چنین هنر و فرهنگی ضرورتاً «بصیرتی» خوش‌بینانه و مشترک دارند؟ با آن که ممکن است آنها با این تعمیم آسان درباره‌ی تولید فرهنگی بومی موافق نباشند، چندین نقد متأخر مطالعات «پسااستعماری» مجدداً بر مقصود اصلی بحث آپیا درباره‌ی «پسااستعماریت» تأکید می‌ورزند. عارف درلیک<sup>۱</sup> «پسااستعمارگرایی» را محصول «پست مدرنیسم» می‌نامد، محصولی که نه در بیرون از رویکردهای جدید درباره‌ی تاریخ و فرهنگ، بلکه به خاطر قدرت دید فزونی یافته‌ی روشنفکران جهان سوم به عنوان پیشتازان نقد فرهنگی متولد گردید (۱۹۹۴: ۳۳۰). او همچنین اصطلاح پسااستعماریت را دال بر «خاستگاه (و وضعیت) جهان اول» می‌داند به مانند او، کار اعجاز احمد<sup>۲</sup> با آنکه ایدئولوژی‌های حامی فروپاشی کره زمین به جهان‌های اول، دوم و سوم (نظریه جهان‌های سه گانه) را به چالش می‌طلبد، اما دیدگاه و حساسیت<sup>۳</sup> پست‌مدرن را به «پسااستعماریت ادبی» نسبت می‌دهد و به شیوه نامطلوبی پسااستعماریت ادبی را با رادیکالیسم مارکسیستی مقایسه می‌کند.

از منتقدان متعددی که بدین سبک نوشته‌اند، درلیک، با شور و هیجان زیاد نقدی را در برابر پسااستعمارگرایی صورت‌بندی نمود. او نشان داد که دیوید هاروی و فردیک جیمسون رابطه‌ای میان پست مدرنیسم و سرمایه‌داری متأخر به وجود آورده‌اند که اکنون می‌تواند به پسااستعمارگرایی گسترش یابد، به عبارت دیگر، با واژگان جیمسونی، اگر پست مدرنیسم «منطق فرهنگی» سرمایه‌داری متأخر است پس پسااستعمارگرایی نیز با آن همدستی دارد. هم پست‌مدرنیست‌ها و هم پسااستعمارگراها شیوه کار سرمایه‌داری را تحسین می‌کنند و آنرا رازگونه می‌سازند. حتی زبان پسااستعمارگرایی زبان جهان اول است. بنابراین، پسااستعمارگرایی که برای نقد بازنمایی‌های جهانشمول نظام‌های دانش غربی ظهور کرد، با انکار بازنمایی‌های جهانشمول زبان مارکسیستی آغاز شد و نه با انتشارش به درون زبانهای بومی بلکه با بازگشت به زبان جهان اول و بازنمایی‌های معرفت‌شناختی جهانشمول، پایان پذیرفت. بنابراین درلیک با این پیشنهاد که «پسااستعماریت جایگاه روشنفکران سرمایه‌داری جهانی است» (۱۹۹۴: ۳۵۶) نقد آپیا را تعدیل کرد.

به راستی که این اتهام تندی است و در ویژگیهای بسیاری به چندین نقد پیشین از پسااستعمارگرایی و

1. Arif Dirlik  
2. Aijaz Ahmad  
3. Sensibility

پسامدرنیسم به عنوان فلسفه‌های اروپای مرکزی می‌رسد که توسط روشنفکران درون و بیرون فضای آکادمیک تلفیق گردیده‌اند. حدوداً بیست سال پیش ننسی هرتزوک<sup>۱</sup> خاطر نشان ساخت که نظریه‌های پسااستخارگرا درباره‌ی سوژه دوپاره و مجادله‌آمیز دقیقاً زمانی رواج یافتند که سوژه‌های کنار گذاشته شده صورت جمعی قدرتمندتری پیدا می‌کردند (۱۹۸۷: ۱۶۰). آیا مفهوم سوژه مرکززدایی شده آخرین راهبرد استعمارگرایی غربی است؟ همانگونه که دنیس اپکو<sup>۲</sup> گفته است:

هیچ چیز آفریقایی را از بررسی وضعیت پست مدرن معروف باز نمی‌دارد... هیچ چیز به غیر از فریاد خوش‌نمایِ مزورانه‌ی فرزندان سیر و لوس فراسرمایه‌داری. بنابراین آفریقای گرسنه با اعمال نفرت فرامادی... از خستگان و سیران چه کاری را انجام می‌دهد (۱۹۹۵: ۱۲۲).

اما آیا آفریقای گرسنه یا هند فقیر نیازمند احیاء ایده قدیمی‌تر سوژه انسان‌گرای یکپارچه است یا بازگشت به روایات قدیمی‌تر تاریخ انسانی؟ اخیراً، مباحث درباره این سئوالات بر این موضوع تأکید دارند که آیا ما نیازمند یک «تحلیل نظامند جهان» هستیم یا یک «تاریخ پسابنیادگرا»<sup>۳</sup> (درلیک ۱۹۹۴: ۶-۳۳۵). آیا اساساً دنیای مدرن باید به عنوان سرمایه‌داری ماهوی فهمیده می‌شود یا دنیای از هم گسیخته‌ای که هیچ ساختاری به عنوان بنیادش به حساب نمی‌آید؟ آیا ما باید استعمارگرایی و پسااستعمارگرایی را در درون دستورالعمل ساختاردهنده سرمایه‌داری قرار دهیم یا به نحوی تاریخ‌های استعمارگرایی را در درون روایت سرمایه‌داری نمایش دهیم؟ بحث مذکور بیشتر اوقات تعبیر تقلیل‌پذیری از مارکسیسم و پسااستخارگرایی یا پست‌مدرنیسم بازتولید می‌کند، و به خودی خود احتمال یک گفتگوی ظریف‌تر را به تعویق می‌اندازد. به عنوان مثال منتقدانی که به نحو قانع‌کننده‌ای بیان می‌دارند نقد پسااستخارگرایی از تاریخ بنیادگرا برای کشف تاریخ‌های کنار گذاشته شده مفید است، گاهی اوقات به ساختن یک ادعای دو پهلو دامن می‌زند، و آن اینکه برای دیدن سرمایه‌داری به عنوان یک تاریخ بنیادگرا باید همدست توسعه سرمایه‌داری شد. دیگر منتقدان به درستی خاطر نشان ساختند که لحاظ کردن سرمایه‌داری به عنوان امری بنیانی ضرورتی برای پشتیبانی از ایدئولوژی‌هایش ندارد، آنها گاهگاهی پیشنهاد رابطه ساده و یکسانی میان بحث متعلق به سیاست‌های چندگانه‌ی تاریخ‌ها و تجلیل از فروپاشی به عنوان واقعیت جدید را ادامه می‌دهند. به طور یقین، شیوه دیگری از بازاندیشی رابطه میان امر محلی و کنار گذاشته شده از طرفی و ساختارهای بزرگتری که آنها در آن لانه کرده‌اند از طرف دیگر وجود دارد.

روایات زنان، مردمان مستعمره شده و غیراروپاییان درک ما را از استعمارگرایی، سرمایه‌داری و مدرنیته

1. Nancy Hartsock

2. Denis Epko

3. Post Foundational history

تعدیل کردند: روایات جهانی مذکور ناپدید نمی‌شوند بلکه می‌توانند به گونه متفاوتی قرائت شوند. ما باید از روایات جهانی دوری کنیم نه بدین خاطر که آنها همیشه پیچیدگی‌ها را در خود فرو می‌برند بلکه برای اینکه آنها به لحاظ تاریخی چنین عمل کرده‌اند، به محض اینکه بر روایات نادیده گرفته شده‌ی مذکور تأکید نموده‌ایم کل ساختار تغییر یافته است. به عنوان مثال، سرمایه‌داری بدان گونه که توسط مارکسیسم کلاسیک نظریه‌پردازی شد برای فهم استعمارگرایی کافی نبود. تاریخ‌هایی که از طرف رویکردهای ضداستعماری نوشته شده بودند «روایت» رشد سرمایه‌داری را به گونه‌ای باز نویسی کرده‌اند که حالا «کلان روایت» سرمایه‌داری کاملاً متفاوت بنظر می‌رسد. مدتی است که سرمایه‌داری نمی‌تواند به عنوان روایتی کاملاً از پیش نوشته شده در مراکز اروپایی یا به عنوان تحولی آرام بیان شود، در عوض، ما آن را روایت خشنی می‌بینیم که کشورهای پیرامونی بسیار دور، نقشی حیاتی در آن بازی می‌کنند. از این روی:

انتقال از فنودالیسم به سرمایه‌داری (که به عنوان مثال چنین نقشی جادویی در مارکسیسم غربی ایفا کرد) [تبدیل به داستانی درباره] شکل‌گیری بازار جهانی شده است.... بدین ترتیب «پسااستعمارگرایی» انقطاعی بحرانی در تمامیت روایت تاریخ‌نگاری کلان ایجاد کرد. روایتی که در تاریخ‌نگاری لیبرالی و جامعه‌شناسی تاریخی وبر و به همان اندازه در سنت‌های مسلط مارکسیسم غربی، بعد جهانی مذکور را به حضوری فرعی در روایتی نسبت می‌داد که ماهیتاً می‌توانست از درون پارامترهای اروپایی گفته شود (هال ۱۹۹۶ الف: ۲۵۰).

ما نمی‌توانیم اندیشیدن درباره سرمایه‌داری را کاملاً رها کنیم. چگونه انسان می‌تواند روابط ترکیب‌بندی<sup>۱</sup> میان روایات محلی متفاوت جهان ما را بدون توجه جدی به عملکرد سرمایه‌داری جهانی امروزی بیابد. درلیک به درستی خاطر نشان ساخت که نقد پسااستعماری به طور جدی نحوه‌ی شکل‌گیری الزامی پسااستعماریت را از طریق عملکردهای نظام سرمایه‌داری نادیده گرفته است - هم طریقی که در آن نظام سرمایه‌داری جهانی سازی می‌کند و فرهنگ‌ها و اقتصادهای محلی را به درون مردابش می‌کشاند و هم اینکه چگونه مرزهای قدیمی‌تر را تضعیف و تولید و مصرف را مرکززدایی می‌کند. در واقع چنین نقدی کم نظیر نیست، فی‌المثل نقدهای فمینیستی درباره اقتصادگرایی مارکسیستی نیز در معرض خطر تحلیل‌های فرهنگی جانبدارانه هستند. برای نادیده گرفتن بعد اقتصادی نظم جهانی باید چیزی را ساخت که درلیک آن را جهان «بی‌شکل»<sup>۲</sup> می‌نامد که کما بیش پسااستعماری است:

منتقدان پسااستعماری... چیز کمی برای گفتن درباره... پیکربندی‌های معاصر<sup>۳</sup> دارند... آنها مسائل

1 . articulation  
2 . Shapeless  
3 . Contemporary

ذهنیت، معرفت‌شناسی و مسائل مادی جهان روزمره را عرضه کرده‌اند. در حالیکه سرمایه در حرکت‌هایش ساختن جهان را تداوم می‌بخشد و از جایگاه بنیانی‌اش جدا می‌سازد تا نقشه‌ی شناختی‌ای را عرضه کند که نقطه خروجی برای هر رفتار مقاومتی باشد (۱۹۹۴: ۳۵۶).

در لیک می‌گوید، شیوه‌هایی که امکان داشت سرمایه‌داری بتواند روابط پسااستعماری را باز طراحی کند توسط منتقدان پسااستعماری مبهم گردیده است. از سوی دیگر این نادیده گرفتن مربوط به تعلیم و تربیت منظم و وابستگی‌های منتقدان پسااستعماری یا جهت‌گیری سیاسی/فلسفی آنان است. هیچ شکی وجود ندارد که نه فرهنگ‌های محلی و نه فرهنگ‌های جهانی، نه ملت نه هویت چندتباری بدون در نظر گرفتن اینکه چگونه توسط نظام‌های اقتصادی شکل می‌گیرند نمی‌توانند به طور جدی فهمیده شوند. با وجود این، اینکه آیا چنین غفلتی منتقدان پسااستعماری را عاملان سرمایه جهانی می‌سازد بسیار شک برانگیز است!

بالاخره، ممکن است بازاندیشی اصطلاح پست مدرنیسم امیدوار کننده باشد. استوارت هال<sup>۱</sup> به طور مؤثری خاطر نشان ساخت که «پست مدرنیسم» بر عصری کاملاً جدید یا گسستگی کامل دوره مدرن دلالت ندارد. این «اسم رایجی است که ما به چگونگی مسئله‌دار شدن چیزهای مسلم و قطعی قدیمی از دهه ۱۹۹۰ به این طرف نسبت می‌دهیم». اما برخی اندیشمندان پست مدرنیست بیان داشتند که این «نوعی گسستگی نهایی یا پارگی با عصر مدرن است». این حالت، که سعی دارد تاریخ پویا را در درون آنچه که وضعیت پست مدرن نام دارد ثابت نگه دارد، مشکلی را به وجود آورده است:

مشکلی که اظهار می‌دارد: این پایان جهان است، تاریخ با ما متوقف می‌شود و هیچ مکان دیگری بعد از این برای رفتن وجود ندارد. اما هر وقت که گفته می‌شود این آخرین چیزی است که برای همیشه در تاریخ اتفاق خواهد افتاد، نشانه‌ای دال بر کارکردی بودن و تا اندازه‌ای ایدئولوژیک بودن است یعنی آنچه که مارکس «تأثیر جاودانی کننده<sup>۲</sup>» نامید. از آنجاییکه بخش عمده جهان هنوز کاملاً وارد عصر مدرن نشده است، آن کسی که آینده‌ای برای ترک کردن ندارد کیست؟ (۱۹۹۶: ۱۳۴).

در جاهای دیگری استوارت هال نکته‌سنجی بیشتری میان انواع منتقدان پست مدرن اظهار داشت: بعضی از آنها «ممکن است به این باور داشته باشند که امر جهانی سبب فرو پاشی امر محلی شده است اما تعدادی از جدی‌ترین آنها معتقدند آنچه که اتفاق می‌افتد باز سازماندهی متقابلی از امر جهانی و امر محلی است که بیان کاملاً متفاوتی است» (۱۹۹۶ الف: ۲۵۷). به عبارت دیگر، باید میان متفکرانی که پست مدرنیسم را به عنوان یک نحله فلسفی می‌پذیرند و دیگرانی که نیاز به ابزارهای جدیدی برای فهم جهان معاصر را مطرح می‌کنند تمایز قابل شویم. بعلاوه، امر جهانی و امر محلی نباید همچون رویکردهای مانعه‌الجمعی پنداشته شوند، بلکه

1 . Stuart Hall

2 . The eternalizing effect

باید آنها را به عنوان ابعادی از یک واقعیت یکسان تصور کرد که به بازیابی همدیگر از راههای ظریف تری کمک می‌کنند. پیت هرلم<sup>۱</sup> معقولانه خاطر نشان ساخت که دلیل دیگر برای دور شدن از روایت‌های کلان به این خاطر نیست که عصر کلان روایت‌ها در زمینه‌های معرفت‌شناختی به سر آمده است بلکه منصفانه‌تر این است که روایت کلان مستعمره‌زدایی برای برهه‌ای از زمان به قدر کافی گفته و به طور گسترده‌ای پذیرفته شده است. اکنون روایات خرد همراه با توجه به توپوگرافی محلی مورد نیازند به طوریکه نقشه‌ها بتواند تکمیل تر شوند (۱۹۹۴: ۷۴-۷۳).

ما باید فایده‌مندی رویکردهای مارکسیستی و پسا ساختارگرایی را به منظور اندیشیدن درباره استعمارگرایی و پیامدهایش مورد بررسی قرار دهیم. همانطوری که آناماریا کاروسی<sup>۲</sup> گوشزد نمود. در حالیکه نباید سودمندی راهبردهای مارکسیستی برای جنبش‌های مخالف دست کم گرفته شود، اصطلاحاتش باید دقیق‌تر نگریسته شود... نقد انسان‌گرایانه (ممکن است که کسی نقد اقتصادگرایی را هم بیافزاید) نمی‌تواند به سادگی کنار برود؛ کسی نمی‌تواند بر این موضوع پافشاری کند که نقد انسان‌گرایی هرگز نبوده است (۱۹۸۹: ۸۸).

پیشنهاد می‌کنم که ورای همه اینها، نباید هیچ وضعیتی را همگن سازیم. در حالیکه اقلیتی از روشنفکران و فمینیست‌ها با پسا ساختارگرایان احساس نزدیکی می‌کنند، جرو بحث‌های تندی نیز میان آنان وجود داشته است. فمینیسم‌ها از مرام و مسلک‌های مختلف، درباره پست مدرنیسم مشکوک بوده‌اند، نباید گفت که هم‌پوشانی و گفتگویی میان فمینیست و پسا ساختارگرایی در مورد پرسش از روایات مسلط وجود نداشته است. اما دست کم برخی از فمینیست‌ها بیان داشته‌اند که به سادگی از بیداری پسا ساختارگرایی پیروی نکرده‌اند، بلکه پیشگام شیوه‌های معین دیگری برای اندیشیدن درباره تاریخ، زبان و ذهنیت بوده‌اند یعنی مواردی که متعاقباً توسط پسا ساختارگرایان آکادمیک به طرق مختلفی متداول گشت (نیوتن ۱۹۸۹).

در حقیقت، تاملات جنسی هم به عنوان خطوط نبردی که امروز میان پست مدرنیسم و مارکسیسم کشیده شده‌اند و هم میان روشنفکران درون و بیرون آکادمی غربی، کاملاً حذف و نادیده انگاشته شده‌اند. همانگونه که نویسندگان بزرگی چون احمد گفته‌اند، برای فمینیست‌ها و دیگران، انحنای گسترده‌ای که میان «مارکسیسم جهان سوم» و «پسا مدرنیسم جهان اول» را جدا می‌سازد شدیداً مسئله‌ساز است. سیاست‌های فمینیستی در جهان سوم سراسر یک طیف بزرگ را فرا می‌گیرند، اما همیشه مجبور بوده‌اند که در یک رابطه پیچیده با منازعات مارکسیستی در خانه و نیز با آثار و جنبش‌های زنان در غرب مذاکره کنند، بنابراین وابستگی‌ها و عدم توافقی‌هایشان نه از تمایز منظم میان مارکسیست‌های خوب و پسا ساختارگرایان بد که از

1 . Peter Hulme  
2 . Annamaria Carusi

طریق نقدهای اخیر نظریه پسااستعماری مطرح گردیده‌اند و نه از دوگانه وارونه مارکسیست‌های بد و پسا ساختارگرایان خوب پیروی می‌کند که آن نیز برای مدتی در درون مطالعات پسااستعماری منتشر شده است.

با وجود این، آیا به سادگی ممکن است که از میان رویکردهای نظری یکی را انتخاب کرد؟ گیان پاراکاش<sup>۱</sup> بیان می‌دارد که پروژه مطالعات زیردستان<sup>۲</sup> «نیرویش را به عنوان نقد پسااستعماری از ترکیب دژ کاربردی مارکسیسم، پسااستعمارگرایی، گرامشی و فوکو، غرب مدرن و هند، مطالعات اسنادی و نقد متنی بدست می‌آورد (۱۹۹۴: ۱۴۹۰). استعمال واژه «دژ کاربرد» از جانب پاراکاش برگرفته از گایاتری اسپواک<sup>۳</sup> است کسی که این واژه را برای بیان دگرگونی بنیادی به کار برد. بنابراین، او به طور ضمنی می‌گوید هنگامیکه تاریخنگاران خرده-رویکردهای مختلف را ترکیب می‌کنند هر یک از آنها را تغییر می‌دهند. بحث مستمری به تنهایی خارج از نقد پسااستعماری وجود دارد، اینکه آیا مارکسیسم و واسازی به لحاظ فلسفی با هم هماهنگ اند. همچنین شرق‌شناسی سعید به جهت تلاش برای ترکیب نمودن توجه گرامشی به تغییر اجتماعی با روش‌های فوکویی و دریدایی مورد ارزیابی قرار گرفته است. اوهنلون<sup>۴</sup> و واشبروک<sup>۵</sup> (۱۹۹۲) تلاش برای ترکیب مارکسیسم و بینش‌های پسااستعمارگرایی را با تلاش برای سوارشدن بر دو اسب در یک زمان مقایسه کردند. پاراکاش می‌گوید که خلوص روش شناختی فقط می‌تواند با نادیده گرفتن روایات و رویکردهای کنار گذاشته شده‌ای بدست آید که زمانی تحت لوای طبقه و نظام سرمایه‌داری بودند: در عوض، او پیشنهاد می‌کند که «بیاید دوتا اسب را به طور موقتی به هم وصل کنیم» (۱۹۹۲: ۱۸۴). دیگر نویسندگان به نحو اقناع‌کننده‌ای مدعی‌اند که ارزش مذاکره‌ی «تنش‌های پربار» میان رویکردهای نظری متفاوت و ضرورت منتقدان و تاریخ‌نگاران پسااستعماری تبدیل به چیزی شده است که یکی از تاریخ‌نگاران آن را «سواران بدلی»<sup>۶</sup> نامید (مالون ۱۹۹۴: ۱۵۱۵).

در درون آکادمی ادبی، اغلب پلورالیسم بسیار ساده‌ای می‌بینیم، جایی که اکثر نظریه‌ها، بدون توجه به ناسازگاری‌های شان، همانگونه که به طور یکسانی برای نقد قابل دسترسی‌اند در نظر گرفته می‌شوند. به هر حال واژه مالن - «تنش‌های پربار» - احتمال بروز تضادها میان یک طرح گرامشی‌وار را که عامل استعمارکننده مردم را برملا می‌سازد و یک ارزیابی فوکویی تر درباره‌ی شیوه‌ای که در آن افراد در ساختارهای

1 . Gyan Prakash  
2 . Subaltern Studies  
3 . Gayatri Spivak  
4 . O Hanlon  
5 . Washbrook  
6 . Fertile tension  
7 . Stant riders

طاقت فرسا جای داده می‌شوند را نادیده نمی‌گیرد. به بیان دقیق‌تر، تشخیص می‌دهد که مطالعات پسااستعماری احتیاج به نوآوری و انعطاف‌پذیری نظری دارد. این [پارادایم] نظم مبالغه‌آمیزی است، اما اگر مطالعات پسااستعماری هم تقاضای بازنگری گذشته را داشته باشند و هم تحلیلی از حال سریع تغییر یابنده، آن وقت نمی‌توانیم با این پارادایم بسته کار کنیم.

بهترین دانش پسااستعماری در حوزه‌های مختلف و در زمینه‌های نهادی مختلفی که تاکنون تشخیص داده شده است این است که پارادایم‌های جدید نیازمند کار کردن از طریق تضادهای آشکار هستند، همانگونه که گرامشی انجام داد هنگامی که مطرح نمود که آن چیزی که نیاز است «بدینی روشنفکری؛ خوش بینی اراده» است. من سعی کرده‌ام که نشان دهم چگونه آثار متفکران برای جنبش‌های ضداستعماری ضروری است و اینکه چگونه سنت‌های روشنفکری می‌توانند در درون شبکه گسترده‌ای از ایده‌ها جای گیرند. شبکه‌ای که به ما اجازه مخالفت‌های آسان میان مارکسیسم و پسااستعمارگرایی یا تفکر اقتصادی و نقد فرهنگی را نمی‌دهد. چنین شبکه‌هایی حقیقتاً بین‌المللی‌اند، زیرا تاریخی طولانی از روشنفکری و گفتگوی سیاسی در آثارشان وجود دارد. به همین خاطر است که مطالعات پسااستعماری باید در درون یک اجتماع بین‌المللی بحث و نقد شوند تا به یک حوزه حیاتی و سالم برای مطالعه تبدیل شوند. امیدوارم که منتقدان و رای‌اجتماعات زبانی متعدد بتوانند گفتگویی داشته باشند درباره مشکلات واقعی که توسط ماهیت میان‌رشته‌ای و میان‌فرهنگی‌ای این حوزه مطالعاتی تولید می‌شود، صرفاً بدین خاطر که امروزه در نتیجه پیشرفت‌های اخیر، مسائلی که توسط استعمارگرایی ظهور پیدا می‌کنند حیاتی و ضروری باقی می‌مانند.

#### منبع:

این گفتار ترجمه‌ی بخشی از کتاب زیر است:

Loomba, Ania (2005) "Post-modernism and Postcolonialism Studies", in: Colonialism/postcolonialism, Routledg.pp, 204-212.



Bibliography (Ania Loomba)

- Colonialism/Postcolonialism (New Critical Idiom)** by Ania Loomba (25 Aug 2005)  
**The New Critical Idiom : Colonialism/Postcolonialism** by Ania Loomba (19 Mar 1998)  
**Shakespeare, Race and Colonialism (Oxford Shakespeare Topics)** by Ania Loomba (5 Sep 2002)  
**Gender, Race, Renaissance Drama (Oxford India Paperbacks)** by Ania Loomba (1 Oct 1992)  
**Shakespeare, Race and Colonialism (Oxford Shakespeare Topics)** by Ania Loomba (5 Sep 2002)  
**Gender, Race, Renaissance Drama (Cultural Politics)** by Ania Loomba (April 1989)  
**The New Critical Idiom : Colonialism/Postcolonialism** by Ania Loomba (Mar 1998)  
**Colonialism/Postcolonialism (New Critical Idiom)** by Ania Loomba (25 Aug 2005)  
**Gender, Race, Renaissance Drama (Cultural Politics)** by Ania Loomba (April 1989)